

بیل کلینتون / ۱۰۶۳

نمکزاری است که آب آن از طریق چشمه‌های زیرزمینی تأمین می‌شود، در حالی که سطحی‌ترین لایه آن، آب شیرین است. باید به این دریاچه توجه بیشتری نشان داده شود تا با گذشت هر سال، عمق آن کم نشود. آب شیرین آن به اندازه‌ای سبک است که می‌تواند آب شور را در زیر نگاه دارد. اگر آب از سطحی پایین‌تر برود، آب نمک می‌تواند بالا بیاید و با آن مخلوط شود و منبع آب بسیار مهمی را از اسرائیل بگیرد.

پیش از اینکه اسحاق رابین به قتل برسد، به من پیشنهاد داده بود تا چهارم ژوئن سال ۱۹۹۷، از جولان عقب‌نشینی کند و تا مرزی برود که نگرانیهای اسرائیل برطرف شود. این پیشنهاد تحت شرایطی داده شد که آن را پیش خود نگاه داشتم تا زمانی که فرصتی پیدا شود که بتوان آن را به‌طور غیررسمی و به‌عنوان یک راهکار مهم به سوریه ارائه دهم.

پس از مرگ اسحاق، شیمون پرز، برگفته رابین، دوباره صحنه گذشت. در این شرایط، مذاکرات بین سوریه‌ای‌ها و اسرائیلی‌ها را در سال ۱۹۹۶ در وای ریور سازماندهی کردیم. پرز می‌خواست اگر اسرائیل از جولان دست برمی‌دارد، عهدنامه امنیت را به امضا برساند، این پیشنهادی بود که بعدها نتانیا هو به من داد و از طرف باراک نیز ابراز شد. به آنها گفته بودم که تمایل دارم این کار را انجام دهم.

باراک مجبور بود به رأی‌دهندگان دیگری که رابین رهبر آنها بود، قناعت کند. مهاجران بسیار دیگری به‌ویژه روسها مخالف از دست دادن جولان بودند. ناتان شارانسکی که طی زندانی طولانی در اتحاد شوروی در غرب به‌عنوان یک قهرمان شناخته شده و در سال ۱۹۹۸ با نتانیا هو همکاری کرده بود، روش یهودیهای روسی را برای من شرح داد. او گفت: - آنها برای رفتن از بزرگترین کشور دنیا به کوچکترین کشور آماده هستند و به این امر که صرف‌نظر کردن از جولان یا کرانه غربی، اسرائیل حتی کوچکتر هم خواهد شد، اعتقادی ندارند. همچنین آنها به سوریه به‌عنوان تهدیدی برای اسرائیل نگاه نمی‌کنند. آنها با سوریه در صلح و دوستی نیستند، ولی دشمنی هم ندارند. اگر سوریه به اسرائیل حمله کند، اسرائیل می‌تواند به راحتی پیروز شود. پس برای چه این کشور باید از جولان بگذرد؟

باراک با این نظر موافقت نکرد، با این حال، می‌خواست با سوریه

صلح کند و مطمئن بود مشکل از این طریق برطرف خواهد شد و از من می‌خواست مذاکرات را هرچه زودتر برگزار کنم. با فرا رسیدن ماه ژانویه بیشتر از سه ماه بود که با فاروق‌الشرع ملاقات و تلفنی با رییس‌جمهور حافظ اسد صحبت می‌کردم. حال اسد خوب نبود و می‌خواست پیش از مرگ، جولان را دوباره به دست بیاورد، ولی مجبور بود احتیاط کند. از پسرش بشار می‌خواست به او کمک کند. باراک به دلیل ضعف اسد و ضربه‌ای که از طرف فاروق‌الشرع وزیر امور خارجه در پاییز سال ۱۹۹۹ خورده بود، احساس می‌کرد این کار باید هرچه زودتر انجام شود. به درخواست او، نامه‌ای برای اسد فرستادم و اطلاع دادم اگر بتوانیم مشکل مرز، کنترل آبها و پست هشدار دهنده را حل کنیم، باراک می‌خواهد معامله کند و اگر به توافقی برسیم، آمریکا آماده است روابط دو جانبه‌ای با سوریه برقرار کند. باراک اصرار داشت آنها عجله کنند. این گام بزرگی برای ما بود و حمایت سابق سوریه را در برابر تروریسم، دوباره به دست می‌آوردیم. البته، اسد مجبور بود از حمایت و پشتیبانی از تروریسم دست بردارد تا بتواند روابط خوبی با آمریکا داشته باشد، ولی اگر او جولان را پس می‌گرفت، انگیزه حمایت از تروریستهای حزب‌الله که از طریق لبنان به اسرائیل حمله می‌کردند، از بین می‌رفت.

باراک خواستار صلح با لبنان هم بود، زیرا او در عقب‌نشینی نیروهای اسرائیل از آن کشور تا پایان سال نقش داشت. یک پیمان نامه صلح، اسرائیل را از حملات حزب‌الله در مرزها در امان نگه می‌داشت و اینکه اسرائیل به خاطر حملات حزب‌الله عقب کشیده است، فاش نمی‌شد. همانطور که او هم خوب می‌دانست، بدون رضایت و دخالت سوریه هیچ‌گونه توافقی امکان‌پذیر نبود.

اسد یک ماه بعد در نامه‌ای پاسخ داد. مشخص بود که از شرایط قبلی دست برداشته است. شاید به خاطر عدم اطمینان و حالت ناپایداری که در سوریه به دلیل مشکلات بیماری او و الشرع رخ داده بود. چند هفته پس از آن، زمانی که مادلین آلبرایت و دنیس راس برای ملاقات با اسد و الشرع رفتند، به نظر می‌آمد کاملاً بهبود یافته باشند. اسد به آنها گفت که می‌خواهد مذاکرات را از سر بگیرد و آماده صلح است، زیرا فکر می‌کند باراک جدی است. حتی قبول کرده بود که الشرع برای مذاکرات برود،

بیل کلینتون / ۱۰۶۵

کاری که پیشتر انجام نداده بود. باراک شخصاً از طرف اسرائیل مسؤولیت انجام مذاکرات را بر عهده گرفته بود.

باراک مشتاقانه این پیشنهاد را قبول کرد و خواست هرچه زودتر مذاکرات آغاز شود. برایش توضیح دادم که نمی‌توان این کار را در تعطیلات کریسمس انجام داد و او هم برنامه‌ای را که ما دادیم، قبول کرد. قرار شد مذاکرات اولیه در اواسط دسامبر در واشینگتن آغاز شود و بلافاصله در نیویورک با شرکت من ادامه یابد تا زمانی که به توافقی برسند. مذاکرات واشینگتن با یک بیانیه تهاجمی از طرف الشرع شروع سختی داشت و کمی از موضوع خارج شد. در هر صورت، در مذاکرات خصوصی، زمانی که الشرع پیشنهاد کرد ما باید از همانجایی که مذاکرات را در سال ۱۹۹۶ کنار گذاشتیم، دوباره آغاز کنیم، با طرح محرمانه چهارم ژوئن به مشکل برخوردیم. باراک می‌گفت که هیچ تعهدی در مورد منطقه به کسی نداده است. سپس هر دو موافقت کردند من در مورد ترتیب دادن مسائلی از جمله مرزها، امنیت، آبها و صلح که قرار بود درباره آنها بحث و گفتگو شود، تصمیم بگیرم. باراک تمایل داشت این مذاکرات بی‌هیچ وقفه‌ای انجام شود. برای انجام این کار، لازم بود در پایان ماه رمضان و روز هفتم ژانویه کار را آغاز کنیم و سوریه‌ایها برای شرکت در مراسم سنتی عید فطر در پایان دوره روزه‌داری، به خانه نروند.

هرچند باراک اصرار زیادی به برگزاری هرچه زودتر مذاکرات داشت، ولی خیلی زود در مورد نتایج سیاسی ترک جولان بدون اینکه مردم اسرائیل آماده این کار باشند، نگران شد. او برای این کار نیاز به حمایت داشت.

اعلام لااقل یک کشور عرب به‌عنوان واسطه، که روابط خوبی هم با اسرائیل داشته باشد؛ حمایت از امنیت این کشور توسط ایالات متحده؛ و ایجاد منطقه آزاد تجاری در جولان، از شرایط باراک بود. من حمایت از خواسته‌های او را اعلام کردم. در تاریخ نوزدهم دسامبر به اسد زنگ زدم و از او خواستم طرح لبنان را همزمان با مذاکرات سوریه از سر بگیرد و به پس گرفتن سه اسرائیلی که هنوز در فهرست گمشدگان جنگ لبنان از تقریباً بیست سال پیش هستند، کمک کند. اسد با درخواست دوم موافقت کرد و ما یک گروه کالبدشناسی به سوریه فرستادیم. ولی متأسفانه اجساد

آنها در جایی که اسرائیلها فکر می‌کردند باید باشد، نبود. در مورد مسأله نخست، اسد امروز و فردا می‌کرد، می‌گفت مذاکرات لبنان باید زمانی از سر گرفته شود که در جهت منافع سوریه باشد. شفردستون منطقه‌ای روستایی است که کمی بیش از یک ساعت با واشینگتن فاصله دارد. باراک بر ارائه طرحی برای ایزوله کردن آن منطقه به منظور انجام مذاکرات تأکید می‌کرد تا میزان نفوذ بیگانگان را به حداقل برساند. سوریه‌ایها نمی‌خواستند به کمپ دیوید یا وای ریور بروند، زیرا مذاکرات عالی دیگر خاورمیانه در آنجا روی داده بود. من با این خواسته مشکلی نداشتم. امکانات تشکیل کنفرانس در شفردستون بسیار خوب و راحت بود، من می‌توانستم از کاخ سفید در مدتی کمتر از یک ساعت خود را با هلیکوپتر به آنجا برسانم.

خیلی زود روشن شد که دو طرف بر سر مسائل، اختلاف زیادی ندارند. سوریه می‌خواست همه جولان را پس بگیرد، ولی بدش هم نمی‌آمد تکه کوچکی از زمینهای آن ناحیه به وسعت ۱۰ متر (۳۳ فوت) از طول مرز دریاچه را، به اسرائیل بدهد. سوریه از اسرائیل می‌خواست در مدت ۱۸ ماه نیروهای خود را عقب بکشد و باراک برای این کار سه سال مهلت می‌خواست. سوریه خواستار این بود که جریان امر از طرف سازمان ملل و یا آمریکا اداره شود و اسرائیل هم خواستار ضمانت کیفیت و کمیت آبی بود که از جولان به دریاچه می‌ریخت. سوریه قبول کرد، به شرطی که بتواند همان ضمانت را در مورد آبی که از ترکیه به کشورش می‌ریزد، از آنها بگیرد. اسرائیل بلافاصله پس از آغاز عقب‌نشینی، خواستار برقراری روابط سیاسی کامل با سوریه بود، ولی سوریه می‌خواست تا پایان عقب‌نشینی در برخی موارد روابط سیاسی کمتری با اسرائیل داشته باشد.

سوریه‌ایها با ذهنیتی مثبت و انعطاف‌پذیر به شفردستون آمده و مشتاق بودند توافقنامه‌ای امضا شود. برعکس باراک که راضی به انجام مذاکرات شده بود، تصمیم گرفت، ظاهراً بنا بر داده‌های آماری، فرآیند پیشرفت موافقتنامه را چند روز کندتر کند تا مردم اسرائیل متقاعد شوند که یک مذاکره‌کننده سرسخت بوده است. او از من می‌خواست از روابط خوبم با الشرع و اسد استفاده کنم و در حالی که از کندی روند توافقنامه استفاده

می برد، اسرائیلیها را هم راضی نگاه دارم. مجبور بودم کمی به این جریان آرامش ببخشم. اگر باراک قبلاً با سوریه به توافق رسیده و یا به آنها اطلاعات بیشتری داده بود، اداره این کار راحتتر می شد. شاید به عنوان یک رهبر منتخب دموکرات مجبور بود به نظر مردم بیشتر از نظر اسد اهمیت بدهد، ولی اسد نیز مشکلات سیاسی خود را داشت. با این حال، بر احساس بدبینی خود فائق آمد تا روابطی عالی با اسرائیل برقرار کند، زیرا در واقع به من اطمینان و تضمین باراک را باور کرده بود.

باراک مدت کوتاهی وارد سیاست شده بود و فکر می کنم به او مشاوره مناسبی نداده بودند. در امور خارجی، اغلب نظرسنجیها بی مورد هستند. مردم رهبران خود را انتخاب می کنند تا برای آنها پیروزی بیاورند و تنها پیامدهای آن برای مردم مهم است. بسیاری از مهمترین تصمیمات سیاستهای خارجی من در ابتدا شهرتی نداشتند. اگر باراک واقعاً با سوریه صلح می کرد، ثبات او در اسرائیل و سایر نقاط دنیا بیشتر می شد و بخت موفقیت در روابط با فلسطینیها افزایش می یافت. اگر در این کار شکست می خورد. همان طرفداران چند روزه هم خیلی زود بر باد می رفتند. هرچه سعی کردم نتوانستم نظر باراک را عوض کنم. از من می خواست در حالی که الشرع را منتظر می گذارد، همچنان او را در صحنه نگاه دارم.

مادلین آلبرایت و دنیس راس می کوشیدند در مورد روشهای تازه ای فکر کنند که لااقل طرح باراک را به طرح محرمانه رایین ترجیح بدهیم. روشهایی مانند انجام مذاکرات بین مادلین و بوتنیا شاپان تنها زن در حکومت سوریه. بوتنیا زنی برجسته و آگاه بود که همیشه زمانی که به ملاقات اسد می رفتیم، به عنوان مترجم حضوری اسد خدمت می کرد. او سالها با اسد کار کرده و مطمئن بود که در شرف دستون حضور خواهد داشت تا تفاسیر غیرواضحی را که در آنجا می گذشت، برای رییس جمهور ترجمه کند.

روز جمعه، پنجم، علیرغم اختلاف نظرهای دو طرف، پیش نویسی برای توافقنامه صلح ارائه دادیم. سوریه ایها شنبه شب پاسخ مثبت دادند و ما جلسات مربوط به بررسی مرز و مسائل امنیتی را آغاز کردیم. بار دیگر سوریه در مورد هر دو موضوع از خود انعطاف پذیری نشان داد و اظهار

کرد که اضافه کردن یک تکه مرزی از گالیلی به وسعت ۵۰ متر (۱۶۴ فوت) را قبول خواهد کرد. ظاهراً دریاچه در سی سال گذشته، عقب رفته بود. به روند گفتگوهای صلح خوشبین بودم، ولی خیلی زود آشکار شد که باراک هنوز برای قبول موافقتنامه چهارم ژوئن تصمیم نگرفته است و برایش اصلاً مهم نیست که سوریه‌ایها چه پیشنهادی می‌دهند.

روز یکشنبه در ضیافت ناهاری به افتخار اهود و ناوا باراک در محل سکونت مادلین آلبرایت، مادلین و دنیس آخرین تیر خود را به باراک زدند. سوریه در مورد خواسته اسرائیل انعطاف‌پذیری نشان داد. این امر، شرایط مساعد را تا جایی که امکان داشت، فراهم می‌کرد. اسرائیل به عمل آنها واکنش مثبت نشان نداد. باراک اظهار کرد می‌خواهد مذاکرات لبنان را از سر بگیرد و اگر این‌طور نشود، چند روز در مذاکرات وقفه می‌اندازد و باز می‌گردد.

الشرع اصلاً در حال و هوای شنیدن این حرفها نبود. او گفت که مذاکرات سفردستون با شکست مواجه شده و باراک نیز در این میان صادقانه برخورد نکرده است و این تمام چیزی است که باید به اسد، رئیس‌جمهور سوریه بگوید. در مراسم شام، دوباره کوشیدم باراک را مجبور کنم پیشنهاد مثبتی ارائه دهد تا الشرع بتواند با آن نزد سوریه‌ایها برگردد. او قبول نکرد و در عوض به‌طور خصوصی گفت که من پس از ترک سفردستون با اسد تماس بگیرم و قول بدهم با از سرگیری مذاکرات لبنان و یا در شرف آغاز آن، موافقتنامه چهارم ژوئن را خواهد پذیرفت و این به آن مفهوم بود که الشرع با دست خالی از مذاکرات به خانه بازگردد، مذاکراتی که به او گفته شده بود خیلی سرنوشت‌ساز خواهد بود، به اندازه‌ای که سوریه‌ایها راضی بودند تا پایان ماه رمضان و عید فطر برای ادامه آن، صبر کنند.

برای اینکه مسائل حادث‌تر شوند متن آخرین عهدنامه، به جراید اسرائیلی درز کرد، آن هم با درج امتیازی که سوریه بدون هیچ خواسته‌ای، به اسرائیل داده بود. الشرع به شدت بخشیدن به بحرانهای کشور متهم شده بود. این اتهام به‌عمد برای شرم‌نامه‌سازی او و اسد مطرح شده بود. حتی دولتمردان قدرتمند هم از نظر عموم و گروه‌های مخالف پر قدرت، در امان نیستند.

بیل کلینتون / ۱۰۶۹

زمانی که به درخواست باراک با اسد تماس گرفتم تا طرح رایین را تأیید و محدوده مرزهای آن را مشخص کند، مذاکرات لبنان نیز شروع شده بود و او بدون هیچ اعتراضی گوش داد. چند روز بعد، الشرع با مادلین آلبرایت تماس گرفت و پیشنهاد باراک را رد کرد، و اظهار داشت که سوریها در مورد مسأله لبنان تنها زمانی وارد مذاکرات می شوند که در مورد مرزها به توافق رسیده باشند. آنها یک بار به دلیل انعطاف پذیری و راحت کنار آمدن، مغبون شده بودند و دیگر نمی خواستند همان اشتباه را تکرار کنند. زمانی که لازم بود در صحنه حضور داشته باشیم، با گامهای سنگین پیش می رفتیم. ولی به نظر من مجبور بودیم به سعی و تلاش خود ادامه دهیم. به نظر می آمد هنوز باراک خواستار صلح با سوریه است و این هم حقیقت داشت که مردم اسرائیل آمادگی پذیرش سازشهای ضروری صلح را ندارند. هنوز خواسته سوریه، صلح در اسرع وقت بود. اسد بیمار و مجبور بود که راه را برای موفقیت پسرش هموار کند. در حالی که لازم بود بیش از اندازه لازم بر روی مسأله فلسطین کار شود. از سندی، مادلین و دنیس خواستم برنامه بعدی ما را طراحی کنند تا توجه خود را به سایر مسائل جلب کنم.

در تاریخ دهم ژانویه، پس از جشنی که کاخ سفید همراه با مسلمانان به مناسبت پایان ماه رمضان گرفته بود، من و هیلاری به کلیسای آکادمی ناوال واقع در آنابولیس مریلند رفتیم تا در مراسم یادبود زاموالت رییس سابق عملیات ناوال که در طی تعطیلات آخر هفته رنسانس با او دوست شده بودیم، شرکت کنیم. پس از اینکه من به این مقام رسیدم با ما همکاری کرده بود تا به خانواده کارکنانی مانند پسر او که بر اثر قرار گرفتن در معرض ترکش نارنجک در جنگ ویتنام معلول شده بودند کمک کنیم. او همچنین برای جلب آرای نمایندگان مجلس سنا فعالیت کرده بود تا لایحه تسلیحات شیمیایی را به تصویب برساند. حمایتهای شخصی او از خانواده ما جریان خلع مقام مجلس و پس از آن، لطفی بود که هرگز آن را فراموش نخواهم کرد. هنگامی که برای شرکت در مراسم سوگواری لباس می پوشیدم، یکی از پیشخدمتهایم به نام لیتوباتیستا - یک آمریکایی فلیپینی تبار که سی سال در نیروی دریایی خدمت کرده بود - گفت از اینکه به مراسم یادبود آن مرحوم می روم، خوشحال است زیرا باد زاموالت

بهترین دوستی بود که تا آن زمان داشته‌ایم و او به ما لطف داشت. شبی که به گرند کانیون پرواز کردم در هتل ال تاور در اتاقی که رو به ساحل کانیون بالکن داشت، ماندم. تقریباً سی سال پیش، غروب خورشید را از گرند کانیون تماشا کرده بودم و این بار می‌خواستم طلوع را تماشا کنم. روشنایی سطوح رنگارنگ صخره‌ها از بالا تا پایین، زیبا بود. صبح روز بعد، پس از طلوع خورشید که به همان زیبایی بود که آرزویش را داشتم، من و بروس باییت وزیر کشور به مراسم رفتیم.

نود و دو سال از روزی که تئودور روزولت رئیس‌جمهور آمریکا گورستان بزرگ را به عنوان یادگاری ملی باقی گذاشت، می‌گذشت. من و بروس باییت و ال گور سعی کرده‌ایم برای وفادار ماندن به روشهای روزولت و پیروی از توصیه او - که باید همیشه به چیزی که او «نگاهی به آینده دور» می‌نامید، بیندیشیم - هر اقدام مثبتی را انجام دهیم. در تاریخ پانزدهم ماه، تولد مارتین لوترکینگ را در یک سخنرانی رادیویی، با اشاره به پیشرفت اقتصادی و اجتماعی آمریکاییهای آفریقایی و اسپانیایی تبار در هفت سال گذشته و اشاره به چگونگی آن گرامی داشتم. اگر بخواهیم در مورد نحوه این پیشرفت بیشتر صحبت کنیم، باید بگوییم که میزان بیکاری و فقر در طول تاریخ در پایین‌ترین سطح قرار داشت و همچنین از مشاجره بر سر جراثمی که از نژادپرستی و جدایی قومی و دینی صورت می‌گرفت، رنج می‌بردیم: جیمز برد، سیاهپوستی که در پشت وانت روی زمین کشیده و توسط نژادپرستهای سفیدپوست در تکراس کشته شده بود؛ تیرهایی که در یک مدرسه کلیمی در لوس‌آنجلس شلیک شده و یک دانش‌آموز آمریکایی کره‌ای تبار، یک مربی بسکتبال آمریکایی آفریقایی تبار و یک کارمند پست فلیپینی را به قتل رسانده بود، دلیلی جز نژادپرستی نداشت. همه به دلیل نژادشان کشته شده بودند.

چند ماه پیش، در یکی از مهمانیهای هیلاری در کاخ سفید، دکتر اریک لندر، مدیر مرکز موسسه وایت هد برای تحقیقات نژادی در MIT و ویتون کرف مدیر اجرای فناوری پیشرفته که به عنوان پدر اینترنت شناخته شده است، در مورد اینکه چگونه فناوری کیت‌های دیجیتالی، انسان را در موفقیت در پروژه نژادشناسی بشری ناتوان ساخته است، بحث کردند. تنها چیزی که خیلی واضح از آن بعد از ظهر به خاطرماند،



بیل کلینتون / ۱۰۷۱

بیانیه لندر بود که بنا بر آن، همه انسانها در مواردی بیشتر از ۹۹ درصد به طور ژنتیکی با یکدیگر شباهت دارند.

در یک سخنرانی در رادیو، بار دیگر از کنگره خواستم لایحه کاهش جرایم را تصویب و از مجلس سنا خواستم یک وکیل معتبر آمریکایی چینی تبار به نام بیل لان لی را به عنوان دستیار دادگاه کل برای حقوق تعیین کند. اکثر جمهوریخواهان او را مسخره کرده بودند، به نظر می آمد آنها نفرت زیادی از بسیاری از نامزدهای غیرسفیدپوست داشتند. آن روز صبح مهمترین مهمان من کارولتی فیلمور یک کارمند صد ساله سابق کاخ سفید بود که چند دهه پیش به دلیل نژادی که داشت، مجبور بود از در مخصوص وارد کاخ سفید شود. این بار کارولتی را از در اصلی وارد دفتر اووال کردیم.

در هفته ای که به سخنرانی برای مردم ایالات متحده ختم می شد، همان رسم تشریح ابتکارات مهم را که همیشه در سخنرانیهایم بود، دنبال کردم. این بار به سخنرانی خود، دو نامزد انتخاباتی، هیلاری و آل گور را که برای مبارزات انتخاباتی هواداران بسیاری داشتند نیز ضمیمه کردم. از نمایندگان مردم خواستم به والدین کودکانی که مستحق دریافت بیمه خدمات درمانی هستند، اجازه بدهند تحت طرح CHIP برای خود بیمه تهیه کنند - طرحی که آل در حال تهیه آن بود و من هم از آن حمایت می کردم - کاهش ۱۰/۰۰۰ دلار از شهریه دانشجویان، پیشنهادی که سناتور چاک اسکامر به کنگره ارائه کرده و هیلاری آن را در برنامه ستاد انتخاباتی خود قرار داده بود را نیز مورد تاکید قرار دادم.

اگر همه والدین و کودکانی که در مضیقه مالی قرار داشتند - تقریباً چهارده میلیون نفر - تحت حمایت طرح CHIP قرار می گرفتند، این طرح حدود یک سوم جمعیت بیمه نشده ما را تحت پوشش قرار می داد. اگر به افراد پنجاه و پنج ساله و بالاتر اجازه داده می شد از بیمه سالمندان همانطور که من پیشنهاد کرده بودم استفاده کنند، هر دو طرح در کنار هم تعداد آمریکاییهای بیمه نشده را به نصف می رساند. اگر طرح پرداخت معقول شهریه همراه با گسترش کمکهای دانشجویی که برای تصویب شدن امضا کرده بودم، اجرا می شد، می توانستیم ادعا کنیم که درهای دانشگاه هایمان را به روی آمریکاییها باز کرده ایم. میزان ثبت نام

دانشگاه‌ها تا ۶۷ درصد افزایش یافته بود، یعنی تقریباً ۱۰ درصد پیش از زمانی که من به این مقام رسیدم.

در یک سخنرانی برای دانشمندان در موسسه فناوری کالیفرنیا، افزایش پیشنهادی تقریباً ۳ میلیارد دلاری در تحقیقات را اعلام کردم که شامل یک میلیارد دلار برای تحقیقات در زمینه پزشکی و ۵۰۰ میلیون دلار برای اهداف غیرفناوری و افزایشهای واقعی در تحقیقات علوم پایه، فضاوردی و محیط‌زیست پاک می‌شد.

در تاریخ بیست و چهارم، همراه با الکس هرمان و دونا شالالا از کنگره خواستیم تا تفاوت ۲۵ درصدی بین حقوق زنان و مردان را با تصویب لایحه جدید، از میان بردارد و با تخصیص بودجه برای از میان برداشتن موانع گسترده تبعیض در استخدام در کمیسیون، بخت استخدام برابر، و حمایت از فعالیتهای سازمانهای کار و کارگر برای افزایش استخدام زنان در مشاغل پردرآمدی که افراد این قشر در آن مشاغل جلوهای نداشتند، اقدام شود. مثلاً در بیشتر مشاغل فناوری پیشرفته، تعداد مردان نسبت به زنان بیش از دو برابر است.

روز پیش از سخنرانی، با جیم لهر از بخش خبر بی‌بی‌سی بعد از مصاحبه دو سال پیش (بلافاصله پس از تندباد ناشی از شکست خلع مقام و عزل من) برای دومین بار به گفتگو نشستیم. پس از اینکه به اهداف به‌دست آمده دولت در طی هفت سال گذشته پرداختیم، لهر از من پرسید آیا در مورد اینکه تاریخ‌نویسان در مورد شما چه خواهند نوشت، نگران نیستید؟ نیویورک تایمز مقاله‌ای به چاپ رسانده و در آن اظهار کرده بود که تاریخ‌نویسان انتقادات خود را آغاز کرده‌اند و گفته‌اند که من سیاستمداری با استعداد ذاتی شگرف هستم و کارهای مهم بسیاری انجام داده‌ام، اما به نظر می‌رسد محبوبیتی را که زمانی در اختیار داشتم، از دست داده‌ام.

او از من درباره واکنشی که نشان می‌دهم پرسید. در پاسخ گفتم به نظر من در زمانی به سر می‌بریم که کشورهای بسیاری مثل خود ما در شرف گذراندن اواخر قرن هستند، در حالی که ما در حال حرکت به سوی قرنی جدید با تغییرات اقتصادی و اجتماعی هستیم و بیش از هر زمان دیگری در دنیای فراتر از قرن‌ها غرق شده‌ایم.

بیل کلینتون / ۱۰۷۳

علاوه بر آن به لهرر گفتم بیشتر بر کارهایی که می توانم در سال آخر خدمتم انجام دهم، متمرکز شده ام، نه اینکه بینم آینده در مورد من چه فکری خواهد کرد.

به لهرر گفتم فراتر از دستور جلسه های داخلی، می خواهم کشورمان را برای مواجهه با بزرگترین چالش امنیتی قرن بیست و یکم آماده کنم. اولویت جمهوریخواهان کنگره، ساخت یک سیستم دفاعی موشکی ملی است. ولی من گفتم بهترین چیزی که باید به آن پردازیم این است که بدانیم با توجه به اینکه تروریستها و قاچاقچیان مواد مخدر و مجرمان جنایات سازماندهی شده ممکن است همکاری کنند، بخت کمتر و شرایط سخت تری برای مبارزه با تسلیحات کشتار جمعی و تسلیحات پر قدرت قدیمی داریم. بنابراین می کوشیم چارچوبی برای تروریسم کامپیوتری، تروریسم زیستی و تروریسم شیمیایی که در حال حاضر عنوان روزنامه ها را تشکیل نمی دهند، تعریف کنیم. فکر می کنم دشمنان نوع بشر در این دنیای به هم پیوسته، بزرگترین تهدید امنیتی هستند. همچنین به دلیل اینکه به آغاز اضطراب آور عصر طلایی دو ماه بیشتر نمانده، سیا، شورای امنیت ملی، اف بی آی و سایر گروه های ضد تروریستی ما به سختی تلاش می کنند تا حملات احتمالی متعددی را که در آمریکا و خاورمیانه طرح شده اند، خنثی کنند. دو زیردریایی در دریاهای عربستان مستقر شده اند تا موشک هایی را به هر نقطه ای که سیا امکان حضور بن لادن را می دهد، شلیک کنند. گروه ضد تروریستی و جورج تنت سخت کار می کنند تا بن لادن را بیابند. احساس می کنم در وضعیتی عالی قرار داریم. اما هنوز توانایی هجومی و یا دفاعی لازم را برای مبارزه با دشمنی که در یافتن فرصتها برای حمله به مردم بی گناه، ماهر است، نداریم.

پیش از اینکه مصاحبه به پایان برسد، لهرر پرسشی را که حدس می زدم بپرسد، مطرح کرد: اگر دو سال پیش به سوالات او و سایر پرسشها در مورد متفاوت بودن نحوه مدیریت من در ابتدای کار پاسخ می دادم، آیا فکر می کنم که نتیجه متفاوتی داشت و شاید رفتار موضوع خلع مقام نمی شدم؟ به او گفتم که نمی دانم، ولی به شدت از اینکه او و مردم آمریکا را مأیوس کرده ام، افسوس می خورم و هنوز پاسخی برای پرسش او و

فضای پرشور و تشنجهی که زمانی واشینگتن را فرا گرفته بود، ندارم. همانطور که به لهرر گفتم، از مردم عذرخواهی کرده و کوشیده بودم برای جبران اشتباهم از ملت دلجویی کنم.

سپس لهرر پرسید آیا آگاهی از اینکه توطئه‌ای در جریان خلع مقام من بوده است، راضی‌کننده بود؟ به اعتقاد من روزنامه‌نگارانی که به ملاقات من آمده بودند و خود نیز از وجود توطئه آگاه بودند، نمی‌توانستند کاری انجام دهند.

آخرین سخنرانی برای ملت ایالات متحده را مشتاقانه ارائه دادم. بیش از بیست میلیون شغل جدید داشتیم، از کمترین میزان بیکاری و کمترین تعداد ثروتمندان در سی سال اخیر و کمترین میزان جرم و جنایت در بیست و پنج سال گذشته، کمترین میزان فقر در بیست سال گذشته، کمترین نیروی کار فدرال در چهل سال گذشته، برخوردار بودیم، به بزرگترین افزایش اقتصادی در تاریخ آمریکا دست یافتیم و در پایان سال، پس از پنجاه سال برای نخستین بار به مازاد درآمد نیز رسیدیم.

نگران بودم که آمریکا با شکوفایی، مغرور بشود، بنابراین از مردم خواستم به این نتایج تکیه نکنند، بلکه به عنوان نگاهی به آینده کشوری که می‌توانستیم در قرن بیست و یکم بسازیم با ماجرا برخورد کنند. بیش از شصت لایحه ارائه دادم تا به هدف بلند پروازانه‌ای دست بیابیم که در آن هر دانش‌آموزی، مدرسه را با آمادگی برای یادگیری آغاز می‌کند و با آمادگی برای موفقیت فارغ‌التحصیل می‌شود؛ هر خانواده‌ای می‌تواند در خانه و محل کار موفق باشد؛ هیچ کودکی در فقر بزرگ نمی‌شود؛ و بازنشستگی پرستاران به حقیقت می‌پیوندد؛ همه آمریکاییها به راحتی به زندگی دارای کیفیت خوب دسترسی پیدا می‌کنند، از جمله خدمات درمانی قابل دسترس؛ آمریکا امن‌ترین کشور بزرگ روی زمین خواهد شد و پس از سال ۱۸۳۵، برای نخستین بار بدون بدهی خواهد بود؛ خوشبختی به هر خانواده‌ای روی خواهد کرد؛ فضای زندگی عوض خواهد شد؛ آمریکا دنیا را به سمت خوشبختی مشترک و امنیت و مرزهای دور علم و فناوری هدایت خواهد کرد؛ و ما علیرغم تفاوتها، یکپارچه خواهیم شد.

همه تلاش خود را کردم تا با جمهوریخواهان و دموکراتها توافق پیدا

بیل کلینتون / ۱۰۷۵

کنم و ترکیبی از کاهش مالیات و تنظیم برنامه برای حرکت در جهت اهداف را پیشنهاد کردم: حمایت بیشتر از فعالیتهای اعتقادی برای مقابله با فقر و اعتیاد و کمک به مادران جوان و کاهش مالیات برای انجمنهای خیریه طبق قانون و همچنین شهروندان طبقه متوسط که از این مزایا برخوردار نبودند و هنوز از میزان کاهش مالیاتهایشان باخبر نشده بودند، معافیت از مالیات برای شهروندان کم درآمد، ایجاد انگیزه بیشتر برای آموزش زبان انگلیسی و تعلیمات مدنی به مهاجران جدید و تصویب لایحه مربوط به کاهش جرایم و لایحه استخدامهای غیردولتی.

برای آخرین بار کسانی را که با هیلاری همراه بودند به مردم معرفی کردم. کسانی که کاری را که ما می‌کوشیدیم انجام بدهیم، پیگیری می‌کردند. پدر یکی از دانش‌آموزانی که در کلمباین کشته شد، از کنگره می‌خواست مقررات جلوگیری از حمل سلاح به اجرا درآید. یک پدر اسپانیایی، با افتخار برای حمایت از کودکان پول داد و از طرح معافیت از مالیات برای خانواده‌های کارگر که من پیشنهاد داده بودم، برخوردار شد. یک خلبان نیروی هوایی، خلبانی را که در کوزوو سقوط کرده بود، نجات داد، تا اهمیت حضور ما را در بالکان نشان دهد.

سخنرانی خود را با دعوت به یکپارچگی به پایان رساندم. زمانی که به کنگره خاطر نشان کردم دموکراتها و جمهوریخواهان در ۹۹/۹ درصد موارد شبیه هستند، همه خندیدند. گفتم مهمترین حقیقت زندگی، انسان‌دوستی مشترک بین ما است. یکی از نمایندگان کنگره گفته بود من به دلیل علمکردهایم به منظور ایجاد یک آمریکای بدون قرض و بدهی، شبیه کالوین کولیدج هستم و برخی از محافظه‌کاران اظهار کرده بودند که هزینه هنگفتی صرف آموزش و پرورش، خدمات درمانی و حفاظت از محیط زیست کرده‌ام. آنها با این سخنان از سخنرانی من انتقاد کرده بودند. به نظر می‌آمد بیشتر شهروندان مطمئن شده بودند که در یکسال آخر به سختی کار خواهم کرد و از انگاره‌های جدیدی که ارائه می‌دادم، خوشحال و پشتیبان تلاشهای من برای آینده امن کشورشان بودند.

آخرین باری که به نظر می‌آمد آمریکا در چنین دریای آرامشی زندگی کرده است، اوایل دهه شصت بود. همراه با ترقی ناگهانی اقتصادی، قوانین حقوق انسانی که آینده روشتری را نوید می‌داد، مصادف با جنگ

ویتنام شد که در مدتی کمتر از شش سال، اقتصاد کشور تنزل کرد و جان و رابرت کندی و مارتین لوتر کینگ کشته شدند. ویتنام آمریکا را برباد داده، رئیس‌جمهور جانسون از مقام خود خلع و عصر جدیدی از اختلافات در سیاست کشورمان وارد شده بود.

پس از توقیفی در کویبسی، برای انجام چند کار مهم به سوی داووس اسکاتلند پرواز کردم تا در گردهمایی اقتصادی دنیا نیز شرکت کنم. یک گردهمایی سالانه بسیار مهم با حضور رهبران تجاری و سیاسی بین‌المللی. شش عضو کابینه را با خود بردم تا در مورد قیام عمومی علیه جهانی سازی که طی برگزاری آخرین اجلاس سازمان تجارت جهانی در خیابانهای سیتل شاهد آن بودیم، بحث و گفتگو کنند. شرکتهای چندملیتی و هواداران سیاسی به شدت با ایجاد اقتصاد جهانی که نیازهای آنها را برآورده می‌کرد موافقت داشتند و معتقد بودند رشد حاصل از تجارت، اشتغال و رفاه را در همه جا به ارمغان خواهد آورد.

تجارت در کشورهایی که به خوبی اداره می‌شوند، به نجات افراد بسیاری از چنگال فقر کمک کرده، ولی از اشخاص بیشماری در کشورهای فقیر چشم‌پوشی شده است. نیمی از مردم دنیا همچنان با درآمدی روزانه کمتر از ۲ دلار زندگی می‌کنند. یک میلیارد نفر با روزی کمتر از یک دلار زندگی می‌کنند و بیش از یک میلیارد نفر هر شب گرسنه به رختخواب می‌روند. یک نفر از هر چهار نفر در دنیا، به آب نوشیدنی تصفیه شده دسترسی ندارد. ۱۳۰ میلیون کودک هرگز به مدرسه نرفته‌اند و ۱۰ میلیون کودک نیز هر سال به دلیل ابتلا به بیماریهایی که قابل پیشگیری هستند، می‌میرند.

حتی در کشورهای ثروتمند نیز، تلاطم مداوم اقتصاد، همیشه زندگی عده‌ای را دگرگون می‌سازد و بیکار می‌کند و آمریکا برای برگرداندن آنها به نیروی کار با همان حقوق و یا بیشتر، به اندازه کافی تلاش نمی‌کرد. موسسات مالی جهانی قادر به کاهش و یا از میان برداشتن بحرانها در کشورهای توسعه یافته نیستند و نمی‌توانند میزان آسیب به کارگران را به حداقل برسانند. سازمان تجارت جهانی به عنوان نهادی که تنها در دست کشورهای ثروتمند و شرکتهای چندملیتی است، شناخته می‌شود.

در دو سال نخست کار من، زمانی که دموکراتها در اکثریت بودند، پول

بیل کلینتون / ۱۰۷۷

بیشتری برای آموزش کارگران برکنار شده اختصاص داده و قراردادهای جانبی نفتا در زمینه استانداردهای محیط زیست و کار را امضا کرده بودم. پس از آن، کنگره جمهوریخواهان کمتر با چنین فعالیتهایی همکاری و همدردی می‌کرد، به ویژه طرحهایی که برای کاهش فقر و ایجاد مشاغل جدید در کشورهای فقیر تنظیم شده بود.

پرسش مهمتر این بود که آیا ما می‌توانیم بدون جامعه جهانی و سیاستهای محیط زیست به اقتصاد جهانی دست بیابیم و با کمک اقتصاددانان، به ویژه کارشناسان سازمان تجارت جهانی، نفوذ خود را گسترده‌تر کنیم؟ به نظر من، نیروهای ضد تجاری و ضد جهانی شدن در این مورد که تجارت، میزان فقر را بالاتر می‌برد، اشتباه می‌کنند. در واقع تجارت، افراد زیادی را از فقر نجات می‌دهد و ملتهای بسیاری را از گوشه‌گیری و انزوا بیرون می‌کشد. از طرف دیگر، کسانی که فکر می‌کردند آنچه ما احتیاج داریم، گردش روزانه بیش از یک تریلیون دلار در پایتخت است و هیچگاه به پیشرفت تجارت اعتقاد ندارند هم در اشتباه هستند.

زمانی که سخنرانی من به پایان رسید، نمی‌دانستم که آیا موفق شده‌ام هزار رهبر تجاری را با خود موافق سازم یا نه، ولی احساس می‌کردم آنها به حرفهای من گوش داده‌اند.

به خانه بازگشتم. هنگام شرکت در آخرین صبحانه دعای ملی بود. جو لیرمن نخستین سخنگوی یهودی مراسم، سخنرانی بسیار خوبی را در زمینه ارزشهای مشترک همه آیینها ارائه داد.

می‌دانستم مسیر سالهای آینده با نتیجه انتخابات آن سال شکل خواهد گرفت. ال گور و جورج دبلیو بوش هر دو همانطور که انتظار می‌رفت، به راحتی در آیوا پیروز شدند. سپس مبارزه انتخاباتی به نیوهمپشایر کشیده شد. ستاد انتخاباتی ال دوران سخت آغازین را پشت سر گذاشته بود، ولی زمانی که بخشهای اصلی ستاد انتخاباتی را به نشویل منتقل و ملاقاتهای غیررسمی در تالار شهر نیوهمپشایر را آغاز کرد، واقعاً با رأی‌دهندگان ارتباط برقرار شد و پوشش بهتری پیدا کرد و سناتور بردلی را کنار زد. پس از سخنرانی خطاب به کنگره که در آن برخی از فعالیتهای مهم ال گور را گوشزد کردم، او از امتیازی که همیشه از سخنرانیها به دست می‌آوردیم، برخوردار شد. سپس بردلی به شدت به او حمله کرد. ال پاسخ

نداد و بردلی از ادامه مبارزه دست کشید، ولی ال ادامه داد و ۵۲ درصد از آرا را نصیب خود کرد. پس از آن می دانستم که برای نامزدی انتخابات، پیروز است. می توانست در کالیفرنیا و جنوب به موفقیت دست یابد و فکر می کردم در ایالات صنعتی بزرگ نیز خیلی خوب عمل خواهد کرد، به ویژه پس از اینکه سازمانهای مهمی از او پشتیبانی کردند.

ال، جان مک کین را با ۳۱ درصد در برابر ۴۹ درصد در نیوهمپشایر شکست داد. مبارزه انتخاباتی بزرگ بعدی در کارولینای جنوبی برگزار شد، جایی که گذشته نظامی مک کین و تأیید دو نفر از نمایندگان کنگره، به او کمک می کرد، ولی بوش از پشتیبانی رهبران حزب برخوردار بود.

در بعدازظهر روز یکشنبه ششم فوریه، من، هیلاری، چلسی و دوروتی از چاپاکوآ، برای اعلام غیررسمی نامزدی هیلاری برای سناتوری به دانشگاه ایالتی نیویورک در نزدیکی پرچین رفتیم. سناتور موبنیهان، او را معرفی کرد و گفت که الینور روزولت را می شناسد و مطمئن است که از هیلاری خوشش خواهد آمد. تعریف و تمجیدی بی ریا و جالب بود، زیرا هیلاری مذاکرات مثبت و خوبی با خانم روزولت داشت.

هیلاری سخنرانی فوق العاده ای ارائه داد، متن را به دقت نوشته و به سختی تمرین کرده بود. این سخنرانی میزان درک هیلاری از نگرانیهای گوناگون را نشان می داد. همچنین توضیح داد برای چه در این مبارزه انتخاباتی شرکت کرده و نشان داد که می فهمد چرا ممکن است نیویورکیها در رأی دادن برای یک نامزد - حتی اگر او را دوست داشته باشند - دچار تزلزل شوند. در مورد اینکه آیا لازم بود من هم صحبت کنم یا نه، بحث و گفتگوی زیادی انجام گرفت. نیویورک یکی از شهرهای مورد علاقه من بود. ۷۰ درصد از سخنرانی من حمایت کردند و خود نیز ۶۰ درصد موافق بودم، ولی تصمیم گرفتیم صحبت نکنم. آن روز، متعلق به هیلاری بود و رأی دهندگان می خواستند حرفهای او را بشنوند.

در سایر روزهای آن ماه، با مسائل مربوط به سیاستهای خارجی و داخلی درگیر بودم. در جبهه داخلی از یک لایحه برای تأمین پوشش بیمه بهداشتی برای زنان کم درآمد و مقابله و درمان سرطان گلو حمایت کردم که سناتور لات با آن مخالف بود. یک اصلاحیه در مورد امور مالی ستاد



بیل کلینتون / ۱۰۷۹

انتخاباتی به کمیسیون انتخاباتی فدرال دادم، با جمهوریخواهان بر سر لایحه حقوق بیماران به مذاکره پرداختم. افزایش اعتبار بی سابقه‌ای را برای تحصیلات و خدمات درمانی سرخپوستان آمریکا اعلام داشتم و از تغییر در برنامه کمکهای غذایی حمایت کردم تا به اعضای نیازمند تأمین اجتماعی اجازه بدهد که بدون کاستن از هزینه خوراک، بتوانند برای رفتن به محل کارشان اتومبیل دست دوم تهیه کنند. اتحادیه سراسری شهروندان آمریکای لاتین نیز به دلیل سیاستهای اقتصادی و اجتماعی و استخدام اسپانیایی تبارها، و میزبانی همایش دولتمردان کشورهایشان، جایزه‌ای به من اعطا کردند.

در امور خارجی، با مسائل در دسرساز بسیاری درگیر بودیم. در تاریخ هفدهم ماه یاسر عرفات مذاکرات صلح با اسرائیل را به تعویق انداخت. او متقاعد شده بود که اسرائیل مسائل فلسطینیها را در ازای دستیابی به صلح با سوریه، پشت گوش انداخته است.

البته واقعیهایی نیز وجود داشت، ولی در آن زمان اسرائیل علیرغم مشکلاتی که داشت، بیشتر خواستار برقراری صلح با فلسطینیها بود، نه اینکه از بلندیهای جولان دست بکشد و مذاکرات با فلسطینیها را به مخاطره بیندازد.

علیرغم اینکه IRA در آخرین لحظات اعلام کرد در مورد تحویل سلاحهای خود به ژنرال جان دی کاستلان که مردی کانادایی و مسؤول نظارت بر فرایند خلع سلاح بود، اقدام خواهد کرد، بریتانیای کبیر اجرای موافقتنامه در ایرلند شمالی را به حالت تعلیق درآورد. دوباره جورج را درگیر رسیدگی به موضوع کردم و کوشیدم به بهترین شکل به برتی آهرن و تونی بلر کمک کنم تا از بروز چنین رویدادی جلوگیری کنند. بنا بر نظر جری آدامز، مشکل اساسی این بود که IRA می خواست خلع سلاح شود، زیرا مردم به خلع سلاح رأی داده بودند، نه به خاطر اینکه دیوید تریمبل و اتحادگرایان این خلع سلاح را به قیمت حضور پیوسته در هیأت دولت بپذیرند. البته همه می دانستند بدون خلع سلاح، پروتستانها سرنوشت خوبی در این جریان نخواهند داشت و تریمبل واقعاً برکنار خواهد شد، نتیجه‌ای که آدامز و شین فن خواستار آن نبودند. تریمبل فردی عبوس و ناامید بود ولی در زیر این چهره اسکاتلندی ایرلندی

سختگیر، واقعگرایی شجاع بود که برای برقرار صلح، تلاش می‌کرد. به هر حال همین کار، تأسیس دولت را بیش از یک سال به عقب انداخت. امیدوار بودم این بن‌بست باز شود، زیرا هیچ‌کس نمی‌خواست روزهای بد گذشته بازگردد.

بیشتر زمان نیمه اول ماه را به مبارزه برای برقراری معیارهای خود در زمینه امنیت حمل سلاح پرداختم. جلوگیری از حمل سلاح، و قرار دادن قفل بر روی سلاحها و لازمه داشتن گواهینامه عکس‌دار برای دارندگان سلاح با مشکل دیگری مواجه شد که طی آن، نوجوانی با تفنگی که در آپارتمانشان یافته بود، به سوی مردم شلیک کرد. میزان مرگ ناشی از شلیک تصادفی تفنگ در کودکان زیر پانزده سال در آمریکا، ۹ برابر بیشتر از بیست و پنج مورد بزرگ اقتصادی که در مرگ و میر این کودکان نقش دارند، بود.

علیرغم نیاز مبرم و حمایت عمومی روزافزون از کنترل سلاحها، NRA از هر اقدامی در کنگره، جلوگیری می‌کرد. در عین حال، اغلب کارخانه‌های اسلحه‌سازی به دلیل اعتبارشان، محدودیتهایی به‌منظور جلوگیری از استفاده کودکان از سلاح، ایجاد کردند.

فرایند ثبت‌نام نامزدهای ریاست جمهوری در هفته دوم ماه مارس به پایان رسید، زیرا جان مک‌کین و بیل بردلی پس از پیروزی بزرگ آل‌گور و جورج دبلیو بوش در انتخابات مقدماتی سه‌شنبه بزرگ، انصراف خود را اعلام کردند.

بوش پس از شکست در نیوهمپشایر، با پیروزی در کارولینای جنوبی ستاد انتخاباتی خود را دوباره فعال کرد.

پیشرفت در امور بین‌المللی در ماه مارس به‌طور گسترده‌ای مثبت و خوب بود. باراک و عرفات قبول کردند مذاکرات خود را از سر بگیرند.

با عهد پادشاه عربستان سعودی در مورد امکان افزایش تولید اوپک صحبت کردم. یک سال پیش، قیمت نفت تا بشکه‌ای ۱۲ دلار افت کرده بود، یعنی خیلی کمتر از اینکه نیازهای اولیه کشورهای تولیدکننده را تأمین کند. ولی بعد بین ۳۱ و ۳۴ دلار در نوسان بود. این هم بالاتر از میزان معقول و تأثیرات منفی آن در کشورهای مصرف‌کننده بود. می‌خواستم شاهد قیمت ثابتی بین بشکه‌ای ۲۰ و ۲۲ دلار باشم و امیدوار بودم اوپک

بیل کلینتون / ۱۰۸۱

بتواند تولیدات را به اندازه کافی افزایش دهد تا مرا به خواسته‌ام برساند؛ در غیر این صورت، آمریکا دچار مشکلات اقتصادی زیادی می‌شد.

در تاریخ هجدهم این ماه به منظور سفری یک هفته‌ای به هند، پاکستان و بنگلادش، کشور را ترک کردم. به هند می‌رفتم تا اساس و پایه روابطی را که امیدوار بودم مثبت و طولانی باشد، پایه‌ریزی کنم. ولی از زمان پایان جنگ سرد، وقت بسیاری را تلف کرده بودم، زمانی که هند با اتحاد شوروی همپیمان شد و در واقع بر میزان مخالفت با چین افزود.

بنگلادش فقیرترین کشور در جنوب آسیا بود، ولی کشور بزرگی با برخی از برنامه‌های اقتصادی ابتکاری به حساب می‌آمد و روابط دوستانه‌ای با آمریکا داشت. برخلاف پاکستان و هند، بنگلادش یک کشور غیرهسته‌ای بود که قرارداد منع کامل آزمایش‌های هسته‌ای را تأیید کرده بود. توقف من در پاکستان به دلیل کودتای نظامی اخیر در آنجا بیشتر از همه بحث‌آفرین بود، ولی به نظر من به چند دلیل ضرورت داشت به آنجا بروم.

(۱) تشویق حکومت به بازگشت هرچه زودتر به قوانین مردمی و کاهش تنش در کشمیر.

(۲) راضی کردن پرویز مشرف به اعدام نکردن نخست وزیر خلع شده پاکستان، نواز شریف که زندگی خود را به خطر انداخته بود.

(۳) اصرار به مشرف برای همکاری با ما بر سر تسلیم بن لادن و القاعده.

شورای امنیت ملی به شدت مخالف رفتن من به پاکستان یا بنگلادش بود، زیرا جاسوسان سیا اعلام کرده بودند که القاعده می‌خواهد در یکی از این سفرها مرا ترور کند، چه در حالی که روی زمین هستم و چه در طی فرود و یا بلند شدن هواپیما. احساس کردم به خاطر نتایجی که برخلاف علایق آمریکا در هند به دست آمده بود و همچنین به این دلیل که نمی‌خواستم در برابر یک تهدید تروریستی عقب‌نشینی کنم، لازم است بروم. بنابراین همه جوانب احتیاط را رعایت کردم و سپس عازم شدم. فکر می‌کنم این تنها درخواستی بود که سیا از من کرد و من رد کردم.

دوروتی، مادر هیلاری و چلسی با من به هند آمدند. نخست به هند رفتیم و من آنها را به دستهای مهربان سفیرمان در آن کشور، دوست قدیمی دیک سلسته استاندار سابق اوهایو و همسرش ژاکلین سپردم.

سپس یک گروه محدود را با دو هواپیما به بنگلادش بردم. در آنجا با نخست‌وزیر آن کشور ملاقات کردم. مجبور شدم اهمیت بیشتری به امنیت خود بدهم. بر طبق برنامه‌ریزی انجام شده قرار بود با دوستم محمد یونس به روستای جویورا برویم تا از برخی از طرح‌های اعتباری گریمن دیدار کنیم. سیا هشدار داده بود که تردد در جاده‌های باریک این روستا و یا پرواز با هلیکوپتر بر فراز آن، برای ما خطرناک خواهد بود. زمانی که در بنگلادش بودم، سی و پنج نفر در کشمیر از طرف قاتلان ناشناسی که قصد داشتند به ملاقات من از این کشور جنبه تبلیغاتی بدهند، کشته شدند. هنگامی که به دهلی بازگشتم، در ملاقات با واچپایی نخست‌وزیر هند، خشم عمیق خود را از اینکه تروریستها از سفر من به عنوان عذری برای کشتار مردم استفاده کرده بودند، ابراز کردم. به راحتی با واچپایی حرف زدم و امیدوار بودم پیش از اینکه مقامش را ترک کند، بختی برای صلح کردن با پاکستان داشته باشد. در مورد موضوع منع کامل آزمایشها به توافق نرسیدیم. البته از قبل به این امر واقف بودم، زیرا استروب تالبوت با وزیر امور خارجه و سایر مقامات آمریکایی ماه‌ها روی موضوع منع گسترش سلاحهای هسته‌ای کار کرده بودند. در عین حال، واچپایی در مورد چشم‌پوشی از آزمایشهای آینده با من هم‌عقیده بود و ما بر سر رشته‌ای از اصول مثبت که روابط دو جانبه ما را بهبود می‌بخشید، گفتگو کردیم.

همچنین با رهبر حزب مخالف کنگره، سونیا گاندی ملاقات خوبی داشتم. شوهر و نامادری او، نوه و دختر نهر و هر دو قربانیان سیاستهای تروریستی بودند. سونیا دارای اصل و نسب ایتالیایی بود و شجاعانه به زندگی سیاسی ادامه می‌داد.

روز چهارم سفر فرصت پیدا کردم تا در پارلمان هند سخنرانی کنم. ساختمان پارلمان ساختار کروی شکل بزرگی دارد که در آن چند صد عضو پارلمان در پشت میزهای باریکی در ردیفهای پشت سرهم که به‌طور منظم چیده شده‌اند، نشسته بودند. در مورد احترامی که برای دموکراسی و گامهای برجسته‌ای که در ایجاد اقتصادی نو برداشته بودند، قائل بودم صحبت کردم و به صراحت در مورد اختلافات بر سر مسائل هسته‌ای حرف زدم و آنها را تشویق کردم به راه حل صلح‌آمیزی در مورد مسأله

بیل کلینتون / ۱۰۸۳

کشمیر، بیندیشند. آنها با کوبیدن دست بر روی میزها مرا تحسین کردند و نشان دادند که به اندازه ما مشتاق به پایان رسیدن روابط تیره گذشته هستند. من، چلسی و دوروتی از مقبره گانندی دیدار کردیم. در آنجا به ما نسخه‌هایی از زندگینامه و نوشته‌های او اعطا کردند و سپس به آگرا سفر کردیم. تاج محل زیباترین ساختمان دنیا، در آنجا واقع بود و در معرض خطر جدی آلودگی زیست‌محیطی قرار داشت. هند سخت در تلاش بود تا محدوده‌ای دور از آلودگی را برای تاج محل بسازد، سیک وزیر امور خارجه و مادلین آلبرایت قراردادی را از سوی هند و آمریکا امضا کردند، مبنی بر همکاری در زمینه انرژی و حفظ محیط زیست که بر طبق آن آمریکا موظف بود ۴۵ میلیون دلار از هزینه‌های کمک‌های خارجی و ۲۰۰ میلیون دلار از بانک توسعه صادرات و واردات برای استفاده از انرژی پاکیزه در هند پردازد. تاج محل به اندازه‌ای زیبا بود که دوست نداشتم آنجا را ترک کنم.

در تاریخ بیست و سوم، از نایلد دیدار کردم، روستای کوچکی در کنار جایپور. پس از اینکه زنان روستایی در ساریهای رنگارنگشان با جمع شدن در اطرافم و گل ریختن بر سرم از من پذیرایی کردند، با مقامات برجسته‌ای ملاقات و گفتگو کردم که روی موضوع از بین بردن طبقات اجتماعی و تبعیضات جنسی که از قدیم هندیها را از هم جدا ساخته بود، کار می‌کردند.

روز بعد به حیدرآباد، شهری پررونق و صاحب فناوری روز رفتیم و مهمان چانه‌را بابونایدو، وزیر کشور هند شدیم. او یک رهبر برجسته و از نظر سیاسی نوگرا بود.

توقف آخر من در بمبئی بود، در آنجا با رهبران تجاری ملاقات کردم و سپس گفتگوهای جالبی با رهبران جوان سیاسی در یک رستوران محلی انجام دادم. هند را در حالی ترک کردم که احساس می‌کردم روابط با آن کشور محکم شده است. ولی به دلیل اینکه مجذوب مکانهای زیبا و پر رمز و راز آنجا شده بودم، آرزو می‌کردم یک هفته دیگر فرصت داشتم. در تاریخ بیست و پنجم، به سمت اسلام‌آباد پرواز کردم. پایه و اساس سفر که به اعتقاد سیا بسیار خطرناک بود مرا وادار ساخت تا جایی که ممکن بود افراد کمی را با خود ببرم. با دو هواپیمای کوچک راهی شدیم،

یکی با آرم نیروی هوایی آمریکا و هواپیمای دیگری که من آن را هدایت می‌کردم و سفید بود. پاکستانیها فضایی به مسافت یک مایل در اطراف باند پرواز را پاکسازی و حفاظت کرده بودند تا از آسیب رسیدن ما توسط خمپاره جلوگیری کنند. به هر جهت فرود آمدن در آنجا تجربه جالبی بود. پلیس اسکورت، بزرگراه کاملاً خلوت و عریضی را به سمت کاخ ریاست جمهوری برای ملاقات با ژنرال مشرف و اعضای دولت او، و سخنرانی تلویزیونی برای مردم پاکستان طی کرد. در سخنرانی به دوستی درازمدت از زمان جنگ سرد اشاره کردم و از مردم پاکستان خواستم از استفاده از تسلیحات هسته‌ای در برابر هند بر سر مسأله کشمیر دوری کنند، ممنوعیت آزمایشها را بپذیرند و به جای سلاح، در تعلیم و تربیت، بهداشت و توسعه سرمایه‌گذاری بکوشند.

نکته‌ای که می‌کوشیدم به آن اشاره کنم این بود که دنیای ما علیرغم اختلافات مذهبی، از هم جدا نشده است، ولی میان کسانی که تصمیم گرفته‌اند در گذشته زندگی کنند و کسانی که آینده را انتخاب کرده بودند، تفاوت می‌گذارم.

در راه بازگشت به کشور، پس از توقف در عمان برای دیدار از سلطان قابوس و بازگرداندن هیأتی از نمایندگان که در ستاد نیروی هوایی آنها به سر می‌بردند، به ژنو پرواز کردم تا ملاقاتی با آسدریس جمهور سوریه داشته باشم. گروه مشاوران ما سعی داشت باراک را مجبور کند طرح خاصی به سوریه ارائه دهد تا من به آنها تقدیم کنم.

اسد خیلی دوستانه برخورد کرد، به طوری که من یک کراوات آبی با خط قرمزی به شکل شیر به او تقدیم کردم که مفهوم انگلیسی نام او بود. ملاقاتی کوتاه بود. اسد با الشرع وزیر امور خارجه کشور و بوتینا شاپان در مذاکرات شرکت داشت و مادلین آلبرایت و دنیس راس نیز با راب میلی نماینده شورای امنیت ملی به عنوان منشی، مرا همراهی کردند.

پس از صحبتی کوتاه و رضایت‌بخش، از دنیس خواستم نقشه‌هایی را که به دقت به منظور آمادگی برای این مذاکره مطالعه کرده بودم، باز کند. در مقایسه با شرایط شفردستون، باراک تمایل داشت سرزمینهای کمتری از اطراف دریاچه را قبول کند، اسد حتی اجازه نداد سخنان خود را به پایان برسانم. آشفته شد و گفت مخالف موقعیت سوریه در شفردستون است.

بیل کلینتون / ۱۰۸۵

او اظهار کرد که هرگز از ادعای مالکیت یک وجب از سرزمینش نخواهد گذشت و می‌خواهد هرگاه اراده کرد بتواند در کنار ساحل دریا بنشیند و پایش را در آب بگذارد. تا دو ساعت کوشیدیم با آنها به تفاهم برسیم، ولی بی‌فایده بود. امتناع اسرائیل در شفر دستون و افشای اسناد قرارداد در جراید اسرائیل، موجب نگرانی اسد شده و اعتماد او را از بین برده بود. باراک پیشنهاد منصفانه‌ای ارائه داده بود. اگر این پیشنهاد در شفر دستون ارائه می‌شد، قرارداد بسته شده بود.

در همان روز ولادیمیر پوتین در دور نخست، با کسب ۵۲/۵ درصد آرا، رئیس‌جمهور روسیه شد. برای عرض تبریک، با او تماس گرفتم و با این تفکر که به‌اندازه کافی محکم و استوار است که بتواند مردم روسیه را در کنار هم نگاه‌دارد، گوشی را گذاشتم. امیدوار بودم برای یافتن راهکار مسالمت‌آمیز در مورد مشکل چچن به‌اندازه کافی باهوش باشد و همچنین به‌اندازه‌ای که لیاقتش را دارد به دموکراسی رو کند. خیلی زود مجبور شد سخت به کار پردازد، زیرا دوما، هم استارت ۲ و هم قرارداد منع کامل آزمایش‌های هسته‌ای را به تصویب رساند. به این ترتیب، دومای روسی در مورد کنترل سلاحها، از مجلس سنای آمریکا هم جلوتر رفت. در ماه آوریل، به سفر خود در داخل کشور به‌منظور به اجرا گذاشتن نظریه‌های مربوط به آموزش و پرورش، امنیت سلاحها و دسترسی به فناوری که در سخنرانی خطاب به کنگره بیان کرده بودم، رفتم. بنای یادبود ملی دیگری به نام گرند سکویا در کالیفرنیا تأسیس کردیم. به لایحه دفن ضایعات هسته‌ای که درصد کمی مواد خطرناک در آنها وجود دارد، در سرزمین ایالات متحده آمریکا در صحرای نوادا رأی مثبت دادم و لایحه محدودیت درآمد بازنشستگانی که پولهای مربوط به امنیت ملی را جمع‌آوری می‌کردند، امضا کردم و بنای یادبودی ساده، ولی زیبا را که برای بزرگداشت قربانیان بمب‌گذاری شهر اوکلاهما ساخته شده بود، افتتاح کردم. ۱۶۸ صندوق خالی در ردیفهایی روی تپه کوچکی در دو طرف دروازه‌های ورودی چیده شده بود و چشم‌اندازی به یک دریاچه بزرگ داشت.

همچنین در ماه آوریل، آخرین لایحه در مورد حماسه الیان گونزالس به تصویب رسید. چند ماه پیش مادرش با او با یک قایق شکسته از کوبا به

ایالات متحده آمریکا فرار کرده بود. قایق واژگون و او پس از قرار دادن الیان در یک حلقه لاستیکی، غرق شد. این پسر به میامی برده شد و تحت قیمومت موقت فرد بزرگواری که مشتاق نگهداری از او بود، قرار گرفت. پدرش در کوبا می‌خواست او بازگردد. جامعه کوبایی آمریکایی موضوع الیان را به جنگی تبدیل کردند. می‌گفتند مادرش در حالی که می‌کوشید پسرش را نجات دهد، جان خود را از دست داده و اشتباه است که او را به دیکتاتوری کاسترو برگردانیم.

قوانین دولتی کاملاً واضح و روشن به نظر می‌آمد. سازمان مهاجرت موظف بود مشخص کند که آیا پدر این پسر سرپرست مناسبی برای او هست یا نه؛ اگر سرپرست خوبی است، بنابراین الیان می‌بایست به پدرش بازگردانده شود. گروهی از کارشناسان به کوبا رفتند و کشف کردند که هرچند والدین الیان از هم جدا شده، ولی روابط خوب خود را حفظ و وظایف پرورش کودک را بین خود تقسیم کرده بودند. در واقع الیان حدود نیمی از وقت خود را با پدرش می‌گذراند، پدرش هم نزدیک مدرسه او زندگی می‌کرد. این گروه دریافت که خوان میگل گونزالس یک سرپرست مناسب است.

هواداران خانواده‌های آمریکایی این مسأله را در تلاش برای زیر سؤال بردن ارزش ماجرا در کوبا، به دادگاه کشاندند.

جانن رینو که در میامی دادستان بود و چهره مشهوری در بین آمریکاییهای کوبایی تبار به حساب می‌آمد، با بیان اینکه قانون فدرال باید اوضاع را کنترل کند و الیان را به پدرش بازگرداند، خشم آنها را برانگیخت. زیرا مهاجران کوبایی و سایر کشورها معتقد بودند که بهتر است این پسر در اینجا بماند.

در پاسخ به رینو گفتیم: به اعتقاد من این حقیقت که پدر الیان او را دوست دارد و سرپرست خوبی برای او بوده است، باید بیشتر از فقر و یا سیاستهای بسته و سرکوبگرانه کوبا مورد توجه قرارگیرد. اگر الیان را نگاه می‌داشتیم، مواضع ما برای بازگرداندن کودکان دیگر به والدین آمریکایی خود تضعیف می‌شد.

در واقع، این مسأله یک موضوع بحث برانگیز برای انتخابات شد. ال گور علناً با ما مخالف بود، و اظهار می‌کرد که با نوع تحقیقات گروه،



مشکل دارد، حتی اگر پدر الیان سرپرست واجد شرایطی باشد. در اوایل ماه، خوان میگل گونزالس با امید برای گرفتن قیمومت پسرش به آمریکا آمد، و به رأی دادگاه فدرال اعتراض کرد. دو هفته بعد، پس از اینکه جانیت رینو چندین روز کوشید این پسر را از چنگ حامیانش در میامی نجات دهد، یک گروه چهار نفری از شهروندان همراه با رییس دانشگاه میامی، یک وکیل پایه یک دادگستری و دو نفر از آمریکاییهای کوبایی تبار، پیشنهاد کردند که دادگاه، قیمومت را به پدر بازگرداند. در یک بعدازظهر جمعه، نیمه شب با رینو صحبت کردم و آنها همچنان در حال مذاکره بودند، ولی قاضی صبر خود را از دست می داد. در ساعت ۲ صبح روز شنبه، جان پودستا با من تماس گرفت تا بگوید که مذاکرات همچنان ادامه دارد. ساعت یک ربع به پنج، پودستا دوباره تماس گرفت و گفت خانواده آمریکایی در حال حاضر حتی حقوق قیمومت پدر الیان را رد می کنند. سی دقیقه بعد، ساعت پنج و پنجاه دقیقه، جان دوباره تماس گرفت و گفت تمام شد. رینو یک حمله از پیش طراحی شده را با مقامات فدرالی به خانه بزرگ نگه دارندگان الیان هدایت کرد. این عملیات در سه دقیقه به پایان رسید. هیچ کس آسیب ندید و الیان به پدرش بازگردانده شد. پسری کوچک در درگیری پایان ناپذیر علیه کاسترو، اسیر شده بود. عکسهای الیان کاملاً خوشحال با پدرش در روزنامه ها چاپ شده و احساسات پدر و پسر را از دیدار یکدیگر، به نمایش گذاشته بود. مطمئن بودم که تنها راه مفید را انتخاب کرده ایم، ولی هنوز نگران بودم مبادا این موضوع در ماه نوامبر برای ال گور به قیمت شکست در فلوریدا تمام شود. خوان میگل و الیان گونزالس در آمریکا چند هفته بیشتر ماندند تا اینکه دادگاه عالی سرانجام دستور قیمومت قانونی از طرف دادگاه را تأیید کرد. آقای گونزالس می توانست در آمریکا بماند، ولی دوست داشت پسرش را به وطنش کوبا بازگرداند.

در ماه مه، به مدارس کنتاکی، آیووا، مینه سوتا، و اوهایو سفر کردم تا دستورالعمل آموزش و پرورش را به اجرا بگذاریم؛ در هفدهم ماه مه، آخرین سخنرانی دوران خدمت خود را در آکادمی گارد ساحلی آمریکا در نیولندن، کانکتیکات ارائه دادم. طی هشت سال، دومین بار بود که با همه افراد حاضر در آنجا صحبت می کردم. در هریک از کلاسها به وجود

زنان و مردان جوانی که می‌خواستند با لباس یونیفرم به کشورمان خدمت کنند، افتخار کردم همچنین به افراد جوانی که از اطراف دنیا وارد آکادمی ما شده بودند، این شامل فارغ‌التحصیلانی از مخالفان جنگ سرد روسیه و بلغارستان نیز می‌شد.

در اواخر ماه مه، کمی پیش از اینکه برای سفر به پرتغال، آلمان، روسیه و اوکراین کشور را ترک کنم به جزیره اساتینگ در مریلند رفتم تا برای حفاظت از آبسنگهای مرجانی و سایر گنجینه‌های دریایی، لایحه جدیدی را ارائه کنم. اعتبار مالی مناطق حفاظت شده زیردریایی ملی را چهاربرابر کرده بودم. برای ایجاد یک شبکه حفاظت ملی از سواحل، آبسنگها، جنگلهای زیردریا و سایر ساختارهای مهم دستور اجرایی را به امضا رساندم و اظهار کردم که قصد داریم همواره از آبسنگهای مرجانی شمال غربی جزایر هاوایی که بیش از ۶۰ درصد کل آمریکا را می‌پوشاند و حدود ۱/۲۰۰ مایل امتداد دارد، حفاظت کنیم.

برای شرکت در جلسات ملاقاتهای سالانه سران ایالات متحده و اتحادیه اروپا به پرتغال رفتم. آنتونیو گوترس نخست‌وزیر پرتغال به‌عنوان رییس شورای اروپایی تعیین شده بود. او فیزیکدان جوان برجسته‌ای بود که عضو گروه راه سوم به‌شمار می‌رفت. رییس اتحادیه اروپا رومانو پرودی بود. با هم در بیشتر موارد اتفاق نظر داشتیم و از این ملاقات نیز مانند نخستین دیدار از پرتغال لذت بردم. کشوری زیبا و گرم با مردمان دوست‌داشتنی و تاریخی.

در دوم ماه ژوئن، با گرهارد شرودر به شهرهای باستانی ایچن رفتیم. در جشنی در فضای باز در یک محل عمومی نزدیک سالن شهر مربوط به قرون وسطا و یک کلیسای قدیمی که از یادگارهای شارلمانی حفاظت می‌کرد، مدال افتخار به من اهدا شد. از شرودر، رییس دانشگاه و مردم آلمان به‌خاطر اینکه افتخاری را که به واسلاو هاول و پادشاه خوان کارلوس داده بودند و به‌ندرت به یک آمریکایی می‌دادند، به من اعطا کرده بودند، سپاسگزاری کردم. هر کاری می‌توانستم انجام داده بودم تا کمک کنم اروپا یکپارچه، دموکراتیک و محکم و پابرجا و پیمان‌کشورهای دو سوی اقیانوس اطلس گسترده‌تر و قوی‌تر شود تا زمانی که به روسیه برسد و تبعیض نژادی در بالکان از بین برود.

بیل کلینتون / ۱۰۸۹

پس از آن عازم مسکو شدم تا برای نخستین بار با ولادیمیر پوتین ملاقات کنم. گفتگوهای طولانی و مفید در مورد عدم استفاده از سلاحهای موشکی و هسته‌ای انجام دادیم.

پیش از اینکه مسکو را ترک کنم، پوتین ما را به صرف شام در کرملین و پس از آن، تماشای کنسرت جاز دعوت کرد. در این کنسرت نوازندگان روسی از نوجوان تا هشتاد ساله، شرکت کرده بودند. مراسم در یک صحنه تاریک شروع شد، با اثری به یادماندنی از ایگور باتمن نوازنده ساکسوفون تنور، ساز مورد علاقه من. جان پودستا نیز که به اندازه من عاشق جاز بود، قبول داشت که هرگز چنین اجرای زنده و خوبی ندیده است.

به اوکراین رفتم تا حمایت مالی آمریکا را از تصمیم لئونید کوچما، رئیس‌جمهور اوکراین، به منظور تعطیل کردن آخرین راکتور هسته‌ای در چرنوبیل در تاریخ ۱۵ دسامبر اعلام کنم. این کار زمان زیادی طول کشیده بود و از دانستن اینکه قبل از ترک مقام این مشکل حل خواهد شد بسیار خوشحال بودم.

آخرین توقف من برای سخنرانی در برابر جمعیت عظیمی از اوکراینی‌هایی بود که آنها را به حفظ آزادی و انجام اصلاحات اقتصادی تشویق می‌کردم.

در هشتم ژوئن، به توکیو پرواز کردم تا با شرکت در مراسم یادبود آباچی نخست‌وزیر ژاپن از او تقدیر کنم. او بر اثر سکته مغزی چند روز قبل فوت کرده بود. این مراسم در بخش داخلی یک استادیوم فوتبال با چند هزار صندلی روی زمین که با ایجاد راهروهایی در بین آنها مرتب شده و چند صد نفر که در بخشهای بالایی نشسته بودند، برگزار شد. یک صحنه نمایش با شیب زیادی در جلو و شیبهای کوچکتری در طرفین ساخته شده بود. پشت صحنه دیواری به چشم می‌خورد که با بیست و پنج الی سی پا گل پوشیده شده بود. این گلها به زیبایی به گونه‌ای چیده شده بودند که خورشید در آسمان آبی ژاپن بر آنها می‌تابید و جلوه‌ای خاص می‌داد.

مکانی کنگره‌ای شکل درست شده بود که در آغاز مراسم نیروی نظامی به‌طور رسمی جعبه‌ای را که محتوی خاکستر آباچی بود، در آن

محل قرار دادند. پس از ادای احترام همکاران و دوستان، چندین زن جوان ژاپنی با طبقه‌هایی پر از گل سفید نمایان شدند. با ورود همسر و فرزندان آباچی، اعضای خانواده امپراتوری و رؤسای دولتی، و سایر سوگواران به سمت آن محل حرکت و در مقابل خاکسترها تعظیم کردند.

پس از اینکه در مقابل دوستم تعظیم کردم و گل خود را در آنجا قرار دادم، به سفارت آمریکا بازگشتم تا با سفیرمان، تام فولی سخنگوی سابق مجلس ملاقات کنم. تلویزیون را روشن کردم تا ادامه مراسم را که هنوز در جریان بود، تماشا کنم. هزاران نفری که به مزار آباچی می‌رفتند ابری از گلهایی را که همراه آورده بودند، زیر نور خورشید قرار می‌دادند. بزرگترین مراسمی بود که تا آن هنگام شاهد بودم.

خانم آباچی از من به دلیل شرکت در این مراسم سپاسگزاری کرد و جعبه میناکاری شده و زیبایی را که متعلق به شوهرش بود، به من هدیه داد. آباچی برای من و مردم آمریکا یک دوست خوب به شمار می‌آمد.

چند روز بعد، زمانی که در مراسم جشن فارغ‌التحصیلی دانشگاه کارلتون در مینه‌سوتا حضور داشتم، مأموری آمد و یادداشتی حاکی از مرگ حافظ اسد در دمشق را به من داد، آن هم درست پس از گذشت ده هفته از آخرین ملاقاتمان در ژنو. هرچند در مورد برخی مسائل اختلاف نظر داشتیم، ولی او همیشه با من صریح و صمیمی بود، و زمانی که گفت راهبردی مهم برای صلح دارد، حرفهایش را باور کردم.

در هفته نخست ماه ژوئیه، اعلام کردم اقتصاد کشور بهبود یافته و دولت از زمانی که عهده‌دار این مقام شده‌ام، بیست و دو میلیون شغل ایجاد کرده است. سپس به خانه قدیمی سربازان در یک مایلی شمالی کاخ سفید رفتم تا از ویلایی قدیمی که آبراهام لینکلن و خانواده‌اش در تابستان از آنجا به عنوان ویلاق استفاده می‌کردند، دیدن کنم. رؤسای جمهور بسیار دیگری هم از آن استفاده کرده بودند. یکی از نقشه‌های هیلاری برای حفظ گنجینه‌های آمریکا، آن منطقه بود، و می‌خواستیم مطمئن شویم که از این محل باستانی زمانی که کاخ سفید را ترک می‌کنیم نیز مراقبت خواهد شد.

در تاریخ یازدهم ژوئیه، اجلاسی را با اهود باراک و یاسر عرفات در کمپ دیوید به منظور تلاش برای حل سایر موانع صلح و یا لاقلاً کمتر

بیل کلینتون / ۱۰۹۱

کردن اختلافات آنها برگزار کردم. با این کار، می‌توانستیم پیش از پایان دوران ریاست جمهوری من، به این کار خاتمه بدهیم، اقدامی که هر دو رهبر می‌گفتند خواستار آن هستند.

آنها با روشهای کاملاً متفاوتی به اجلاس آمدند. باراک برای این اجلاس فشار زیادی به خود وارد کرده بود، زیرا روش گام به گام عهدنامه ۱۹۹۳ و توافقنامه وای ریور برای او نتیجه‌ای نداشت. وجود ۱۸۰/۰۰۰ مهاجر اسرائیلی در ساحل غربی و غزه یک نیروی هراس‌آور بود. باراک به تازگی با تنها دو رأی مثبت بیشتر انتخاب شده و معتقد بود اگر بتواند برنامه صلح فراگیری را برای مردم اسرائیل به ارمغان بیاورد، آنها تا زمانی که به نیازهای اساسی اسرائیل دست یابند، به او رأی خواهند داد. این نیازها عبارت بودند از: امنیت، حفظ مکانهای مذهبی و فرهنگی در کوه‌های تمپل، و پایان دادن به ادعاهای فلسطینیان در مورد حق نامحدود بازگشت به اسرائیل و اعلامیه‌ای که پایان جنگ را خبر می‌داد.

از طرف دیگر عرفات نمی‌خواست به کمپ دیوید بیاید. زمانی که اسرائیلیها مسیر سوریه‌ایها را دنبال کردند، عرفات احساس آزادی کرد و از اینکه باراک بر تعهدات پیشین خود مبنی بر در اختیار گرفتن محدوده بیشتری از ساحل غربی به اضافه روستای نزدیک اورشلیم پافشاری نکرده است، خوشحال بود. از نظر عرفات عقب‌نشینی یک جانبه باراک از لبنان و پیشنهادش برای عقب‌نشینی از جولان از قدرت او کاسته بود. در حالی که عرفات صبورانه به جریان صلح ادامه می‌داد، لبنان و سوریه با سختگیرهای خود از این مسأله سود می‌بردند. همچنین عرفات گفت او دو هفته دیگر زمان نیاز دارد تا طرحهایش را ارائه دهد. می‌خواست تا آنجا که ممکن است به صد در صد از اراضی ساحل غربی و غزه دست پیدا کند. او خواستار تسلط کامل بر کوه تمپل و اورشلیم شرقی و راه حلی برای مشکل مهاجرانی بود که احتیاجی نداشتند او قانون حق بازگشت را بردارد.

مانند همیشه، هر رهبری به موقعیت خود بیشتر از موقعیت رهبران طرف مقابل اهمیت می‌دهد. بنابراین اجلاس، بخت چندانی برای موفقیت نداشت.

روز نخست کوشیدم کاری کنم که عرفات از گله و شکایت دست

بردارد و به پیشرفت کار بیندیشد. لازم بود باراک را راضی کند در مورد نحوه پیشرفت مسائل به ویژه اموری که نیاز به گفتگوهای مداوم دارد، اقدام کند؛ مسائلی مانند: مرز، مستعمره‌ها، مهاجران، امنیت و اورشلیم. باراک همانطور که در شفر دستون عمل کرد، می‌خواست طی چند روز نخست، مسائل را آرام آرام پیش ببرد. این اتلاف وقت چندان مهم نبود، زیرا عرفات با نکات قابل مذاکره نیامده بود. در مذاکرات قبلی تنها در برابر بهترین پیشنهادهایی که از طرف اسرائیل به او می‌شد، مانند زمین، فرودگاه، گذرگاه امن و آزادی زندانیان، تسلیم می‌شد و قول می‌داد برای حفظ امنیت همه کوشش خود را بکند. این بار که تصمیم گرفته بودیم همین کار را انجام بدهیم، عرفات توصیه‌هایی داشت که می‌خواست به آن مسائل اضافه کند: او نمی‌توانست صد درصد به ساحل غربی یا حق نامحدود بازگشت به اسرائیل دست یابد، همچنین مجبور بود برخی از نگرانیهای امنیتی اسرائیل در مورد دشمنان بالقوه شرق رود اردن را برطرف سازد.

چند روز اول را صرف تلاش برای هماهنگ کردن افکار عرفات و باراک کردم. در حالی که مادلین، سندی، جمال هلال، جان پودستا و سایر افراد گروه، کار با نمایندگان اسرائیلی و فلسطینی را آغاز کردند. به شدت تحت تأثیر کیفیت کار هر دو گروه نمایندگان قرار گرفته بودم. همه آنها میهن‌پرست، زیرک و سخت‌کوش بودند و به نظر می‌آمد واقعاً مشتاق هستند به توافقی دست یابند. بیشتر آنها یکدیگر را طی سالها شناخته بودند و فضای ارتباطی هر دو گروه تقریباً خوب بود.

ما سعی کردیم فضای غیررسمی و راحتی برای اسرائیلیها و فلسطینیها ایجاد کنیم. علاوه بر گروه ویژه خاورمیانه، از معاون هیلاری درخواست کردم به ما ملحق شود. هومای، آمریکایی مسلمان عرب‌زبانی بود که در عربستان سعودی بزرگ شده و زن جوان برجسته‌ای بود که مسائل خاورمیانه را به خوبی درک می‌کرد. کاپریسیا مارشال، دبیر اجتماعی کاخ سفید موافقت کرد پیشخدمتها، سرپرست و کارکنان ویژه کاخ سفید را برای کمک به کارمندان کمپ دیوید بفرستد تا از لذیذ شدن غذا و حسن اجرای امور، اطمینان حاصل شود. در تمام این مدت جلسی همراه من بود، مهمانان را سرگرم می‌کرد و در گذراندن ساعات پایان‌ناپذیر تنشها به